

جلسه 74

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

میلاد مبارک و مسعود مولایمان حضرت بقیة الله الاعظم حجة بن الحسن العسکری صلوات الله علیه و علی آباءه الطاهرین و ارواحنا لتراب مقدمه الفداء، خدمت جامعه بشری تبریک عرض می کنیم زیر آن بزرگوار نجات دهنده بشریت است. و هم چنین خدمت رسول گرامی اسلام صلی الله و سلم و مولا امیرالمؤمنین و صدیقه طاهره و ابناء گرامشان تبریک عرض می کنیم و هم چنین فاطمه معصومه سلام الله علیها به شما گرامیان و امیدواریم که همه ما جزء سربازان وفادار و راستین آن بزرگوار و از کسانی باشیم که مورد رضایت مندی آن بزرگوار هستند بوده باشیم ان شاء الله. و ان شاء الله به برکات انفاس قدسیه و ادعیه زاکیه و شفاعت آن بزرگوار ان شاء الله مشکلات این کشور اهل بیت علیهم السلام برطرف بشود، کید اعداء به خودشان بازگردد ان شاء الله. و هم چنین در آستان شب پانزدهم شعبان هستیم که خودش دارای جلالت و عظمت است عند الله تبارک و تعالی و مضاعف شده این جلالت و عظمت به این که این مولود مبارک هم در آن واقع شده است. بسیار شب استثنایی است در بین لیالی سال چند شب هست که استثنایی است که یکی از آن ها همین شب پانزده شعبان است ان شاء الله موفق بهره برداری بهینه با استغفار و دعا و مناجات و احیاء ان شاء الله داشته باشیم و آن بزرگوار هم وسیله خودمان قرار بدهیم در درگاه تعالی که فرمود «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و ابغوا الیه الوسیلة و جاهدوا فی سبیله لعلکم تفلحون» (مائده/35) که سه رکن دارد فلاح، این دستورالعمل سلوکی خدای متعال هست که تقوا پیشه کنید، ابتغاء وسیله کنید، مجاهده کنید. تقوای تنها کار را حل نمی کند، تقوا یعنی آدم به فقه عمل کند. و ابتغاء وسیله هم یعنی چنگ بزنید به دامان آنچه که انسان را به خدای متعال نزدیک می کند که یکی از آن ها حب اهل بیت علیهم السلام و ائمه هدی علیهم السلام است. ولی خب کسی ممکن است به فقه عمل کند یعنی حسادت نوزد، بخل نوزد ولی حسود باشد، بخیل باشد. چون آن که حرام است حسادت ورزیدن است، نه صفت حسد داشتن، بخل ورزیدن است، نه صفت بخل داشتن. کسی بخواهد از صفحه نفس اش بخل بزداید، حسد بزداید مجاهده می خواهد. و لذا است که در کنار این که

«اتقوا الله» فرموده است. آن کار را تمام نمی‌کند. اتقوا منشأ این نمی‌شود که حتماً آدم پالایش بشود از رذائل، بلکه فقهاً واجبات را انجام می‌دهد محرمات را ترک می‌کند، اما برای اصلاح نفس احتیاج به مجاهدت هست فلذا در کنار این که به تقوا امر فرموده، به اتقاء وسیله امر فرموده «وجاهدوا فی سبیله» هم فرموده است که قهراً به قرینه مقابله باید بگوییم که اگر نخواهیم بگوییم تأکید ذکر خاص بعد از عام هست قهراً یک امر جدایی از آن «و اتقوا الله» می‌خواهد بفرماید. اما مجاهده‌هایی که واجب است خب داخل و اتقوا الله می‌شود دیگر. اگر کسی آن مجاهده‌هایی که بر او واجب است انجام ندهد تقوای الهی را مراعات نکرده. خب ان شاء الله خدای متعال همه ما را توفیق بهره‌برداری از این فرصت‌هایی که خدای متعال در اختیارمان قرار داده ان شاء الله داشته باشیم. حالا این صلوات خاصه آن وجود مبارک‌شان تقدیم می‌کنیم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى وَلِيِّكَ وَابْنِ أَوْلِيَانِكَ الَّذِينَ فَرَضْتَ طَاعَتَهُمْ وَأَوْجَبْتَ حَقَّهُمْ وَأَذْهَبْتَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهَّرْتَهُمْ تَطْهِيراً اللَّهُمَّ أَنْتَ صِرُّهُ لِدِينِكَ وَأَنْصُرْ بِهِ أَوْلِيَاءَكَ وَأَوْلِيَاءَهُ وَشِيعَتَهُ وَأَنْصَارَهُ وَاجْعَلْنَا مِنْهُمْ اللَّهُمَّ أَعِزَّهُ مِنْ شَرِّ كُلِّ بَاغٍ وَطَاغٍ وَمِنْ شَرِّ جَمِيعِ خَلْقِكَ وَاحْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ وَاحْرُسْهُ وَأَمْنَعُهُ أَنْ يُوصَلَ إِلَيْهِ بِسُوءٍ وَاحْفَظْ فِيهِ رَسُولَكَ وَآلَ رَسُولِكَ وَأَظْهِرْ بِهِ الْعَدْلَ وَأَيِّدْهُ بِالنَّصْرِ وَأَنْصُرْ نَاصِرِيهِ وَاخْذُلْ خَادِلِيهِ وَأَقْصِمْ بِهِ جَبَابِرَةَ الْكُفْرَةِ وَأَقْتُلْ بِهِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَجَمِيعَ الْمُلْحِدِينَ كَانُوا مِنْ مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا وَبَرِّهَا وَبَحْرِهَا وَأَمْلَأْ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا وَأَظْهِرْ بِهِ دِينَ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاجْعَلْنِي اللَّهُمَّ مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ وَأَتْبَاعِهِ وَشِيعَتِهِ وَأَرِنِي فِي آلِ مُحَمَّدٍ مَا يَأْمُلُونَ وَفِي عَدُوِّهِمْ مَا يَحْذَرُونَ إِلَهَ الْحَقِّ آمِينَ.

بحث در استدلال به حدیث رفع بود برای اثبات این که شرط است در کسانی که می‌خواهند شخص اعتباری را ایجاد کنند انشاء کنند بلوغ و رشد. خب سه روایت از روایات رفع قلم عن الصبی خوانده شد، بعد تقاریب ثلاثه هم برای آن بیان شد. تا رسیدیم به این عبارت «یترتب علی هذه التقاریب» مترتب می‌شود بر این تقاریب سه گانه این سخن. مقول قول این سخن این است: «أن انشاء الشخص الاعتبار و هو نوع من الحكم الوضعی من قبل الصبی لم يقع فی موضع املاء الشارع» انشاء شخص اعتباری که توی پرائنز گفته می‌شود، انشاء شخص اعتباری یک نوع حکم وضعی است دیگر، یعنی صحتش یک حکم وضعی است که شارع می‌گوید این درست است، این نافذ است. حکم تکلیفی که نیست، وجوب نیست، حرمت نیست، استحباب و کراهت نیست، یک حکم وضعی است که شارع می‌گوید این چیزی که انشاء کردی این صحیح است. البته باید توجه داشته باشیم خود انشاء حکم وضعی اگر به معنای تحقق حکم وضعی بگیریم درست است، تحقق

درس فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار (دام ظلّه)
موضوع: کتاب الشخص الاعتباری تاریخ: 1401/12/16

حکم وضعی یعنی شارع بگوید حکم وضعی تحقق پیدا کرد، این امر وضعی تحقق پیدا کرد. این درست، بگوید این بانک تحقق پیدا کرد، این صندوق تحقق پیدا کرد، این شرکت تحقق پیدا کرد، این می شود حکم وضعی، اما انشاء اگر به معنای انشاء به این معنا بگیریم که شخص می آید انشاء می کند مثل این که می گوید بعثت این جا هم می آید می گوید که مثلاً بانک را قرار دادم، انشاء کردم. این نه، آن حکم وضعی نیست، این وسیله ایجاد یک چیزی است که شارع حکم وضعی روی آن می آورد که صحیح است.

س: ... 9

ج: حالا این انشاء آن جا به معنای چی گرفته شده؟ انشاء حکم یعنی تحقق حکم وضعی، انشاء شدن، موجود شدن، تحقق پیدا کردن. انشاء هم به معنای اسم مفعولی. و الا اگر انشاء را به معنای ظاهری اش بگیریم تمام نیست، خود آن انشاء حکم وضعی نیست.

س:

ج: نه، تحقق بانک که شارع بگوید بانک تحقق پیدا کرد.

س: ...

ج: آن وضعی است. مثل این که احل الله البیع، یعنی شارع می گوید این بیع تحقق پیدا کرده. این بیع هست، من قبول دارم این بیع را، به قول مرحوم آقای اصفهانی فرموده احل الله البیع، یعنی احله محله. یعنی آن را در جایگاه خودش قرار دادم، قبول کردم. مورد قبول قرارش دادم.

خب «أن انشاء الشخص الاعتباری» که بهتر این است که بگوییم «أن انشاء شخص الاعتباری» که آن موضوع برای حکم وضعی شرعی است اگر شارع قبول نکند. نه این که خودش حکم وضعی است که ما احتیاج داشته باشیم به تکلف و توضیح دادن. حالا انشاء شخص اعتباری از قبل صبی که شرط بلوغ را ندارد «لم يقع فی موضع امضاء الشارع» این واقع نشده است در موضع امضاء شارع مقدس. چرا؟ برای این که شارع گفت که، فرمود که تا بالغ نشود جری قلم بر او نشده، یعنی قلم تشریح نشده، یا هیچ قلمی بر او جاری نشده. طبق تقاریب ثلاثه ای که دیروز بیان شد.

«حتی وإن کان غیر ملزم له» حتی اگر آن شخص اعتباری ملزم آن صبی نباشد، چون اطلاق داشت می گفت قلم جاری نشده به او، سواءً این که یک شخص اعتباری باشد که مسؤولیتی به گردنش می خواهد بیاورد یا شخص اعتباری می خواهد

درس فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار (دام ظلّه)
موضوع: کتاب الشخص الاعتباری تاریخ: 1401/12/16

باشد که مسؤولیتی به گردن او نمی‌آورد، الزامی برای او ایجاد نمی‌کند که مثال می‌زدیم به چی؟ به این که چند تا نوجوانی که هنوز بالغ نشدند می‌آیند یک صندوقی را توی مسجد محله‌شان اعتبار می‌کنند ما یک صندوقی برای کمک به بینوایان این محله اعتبار می‌کنند می‌گویند قرار دادیم، فلان شخص را مدیر عاملش قرار دادیم، امام جماعت مسجد را هم ناظر قرار دادیم، خب این جا... و خودمان هم نمی‌خواهیم پولی توی این بانک بگذاریم که بگویید بالغ نیستید. نمازگزاران بالغی که این جا می‌آیند از آن‌ها خواستیم که این جا سرمایه‌گذاری کنند آن جا پول بگذارند. خب این جا بر علیه آن‌ها چیزی نیست دیگه همان طور که دیروز توضیح می‌دادیم. این می‌شود آن که ملزم نیست. در مقابل آن جایی که آن مسؤولیتی بر عهده آن‌ها می‌آورد و باید کاری را در مقابلش انجام بدهند.

«وَأَمَّا كَلِمَةُ (عَلِي) فِي سِيَاقِ الْحَدِيثِ، فَإِنَّهُ لَا يَعْينُ التَّصَرُّفَاتِ بِالْمَلْزَمَةِ فَقَطْ؛ لِأَنَّ الْكِتَابَةَ بِالْقَلَمِ تَقْتَضِي أَنْ يَكُونَ الْمَكْتُوبُ عَلَيْهِ كَالْكِتَابَةِ عَلَى الْوَرَقَةِ» این «و اما کلمه (علی)» جواب یک اشکال مقدری است. آن اشکال مقدر این است که توی عبارت موثقه عمار ساباطی این جور بود «و جری علیه القلم» این «علی» یعنی جاری می‌شود بر ضرر او، در مقابل لام که یعنی به نفع او. «جری علیه القلم» پس بنابراین می‌گوید وقتی بالغ شد «جری علیه القلم» آنچه که به ضرر اوست. آنچه که نفی می‌شود، چی دارد نفی می‌شود به مفهوم؟ همین دارد نفی می‌شود در مفهوم. یعنی آن که بر علیه‌اش هست قبل البلوغ نیست. پس بنابراین مواردی که شخص اعتباری بر علیه نیست و به نفعش هست و در آن موارد در داخل مفهوم نمی‌شود که شما بگویید از این روایت استفاده می‌شود که شخص اعتباری که به ضررشان نباشد و ملزم بر آن‌ها نباشد باطل است. نه، این مفهوم شاملش نمی‌شود. وقتی این مفهوم شاملش نشد، مندرج تحت اطلاقات عموم می‌شود و «احل الله البيع و تجارة عن تجارة» و امثال آن‌ها. چون قبلاً گفتیم دیگه آن احل الله البيع و تجارة عن تجارة که شرط بلوغ توی آن نیست، آن اطلاق دارد. این روایات می‌خواهد تخصیص بزنند. وقتی این پرش آن قسم را نگرفت پس از تحت آن مطلقات خارج نمی‌شود. این اشکال.

جواب این است که این جا باید توجه بکنیم که این جا کلمه قلم به کار برده شده، قلم وقتی می‌خواهند با آن بنویسند بر روی یک چیزی است. این بر این جا، این «علی» به معنای ضرر نیست. این برای این که متعلق قلم را روشن بکند. قلم بر کاغذ می‌نگارد. تکلیف بر این قلم است دیگه، چون قلم به کار بردی اگر اسم شخص را می‌برید آن شخص در حقیقت مکتوب^۱ علیه است مثل کاغذ است. این «علی» این جا به معنای ضرر نیست، این برای این است که چون قلم به کار برده،

قلم بر روی چیزی نگارش می‌کند از این جهت این «علی» آورده. پس بنابراین این خلط نباید انجام بشود. این غیر آن «علی» ایی است که در آن روایت قبل داشتیم. این غیر از آن است، چون آن جا کلمه قلم نداشتیم. می‌فرماید: «و اما کلمه علی» در سیاق این حدیث «فإنه» این کلمه علی معین تصرفات به ملزمه تنها نیست. چرا؟ یعنی مفادش این نمی‌شود که می‌خواهد بگوید فقط آن‌هایی که به ضررش هست جری علیه، تا این که مفهومش این بشود که «لم یجری» یعنی همین‌هایی که این جا داریم می‌گوییم جری، آن جا نفی می‌کنیم می‌گوییم لم یجر، نه این جوری نیست. «لأن الكتابة بالقلم» زیرا کتابت به قلم «تقتضی أن یکون المکتوب علیه» کتابت به قلم اقتضاء می‌کند که آن نوشته بر آن شخص باشد، بر آن صبی باشد. «کالكتابة علی الورقة» مانند نوشتن بر ورقه روی کاغذ، چون نوشتن به کاغذ اقتضاء می‌کند که آن نوشته بر کاغذ باشد نه بر علیه کاغذ، یعنی روی کاغذ باشد. این جا هم قلم بر صبی اقتضاء می‌کند که این چیزی که با این قلم نوشته می‌شود روی صبی باشد، نه این که به ضرر این جا معنا کنیم. باید روی آن قرار بگیرد، کأن صبی مثل کاغذ است. «و إن کان المکتوب»...

س: 16:32

ج: نه، «یقتضی أن یکون المکتوب علیه» این جوری عرض کردم برای همین که اشتباه نشود. یعنی باید آن چیزی که نوشته گردیده می‌شود بر روی آن باشد یعنی کائن علیه، این جوری. «و إن کان المکتوب بمصلحته» پس بنابراین اگر مکتوب به مصلحتش هم باشد «علی» این جا جای کاربردی دارد. «و إن کان» آن چیزی که نوشته می‌شود به مصلحتش باشد باز هم باید با «علی» با کار ببریم. چون می‌خواهیم بگوییم این امری که به مصلحتش هست بر روی آن نگاشته شده، بر روی آن قرار گرفته. «و ها هنا کأنما فرض الصبی والمجنون مکتوباً علیهما.» در این جا، در این روایت گویا فرض شده صبی و مجنون در این روایت اول صبی، در روایات بعدی مجنون، فرض شده که این که مکتوب علیهما هستند. یعنی چیزی هستند که بر آن‌ها نوشته می‌شود از این جهت کلمه «علی» به کار برده شده. خب این تتمه‌ای بود برای تقاریب ثلاثه‌ای که گفته شد.

«إشکالات فی الاستدلال بحديث «رفع القلم»، الإشکال الأول: یُحتمل أن یکون المرفوع هو قلم المؤاخذه وإن کانت دنیویة کالحد، وأما أن حذف...» اشکال اول این است که واضح نیست که در این حدیث که فرموده است «جری علیه القلم» یا آن قبلی که فرمود «و جری علیه القلم» این مقصود قلم تکلیف باشد، قلم تشریح باشد، شاید قلم مؤاخذه باشد

درس فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار (دام ظلّه)
موضوع: کتاب الشخص الاعتباری تاریخ: 1401/12/16

و این هم در عبارات ائمه، در ادبیات ائمه علیهم السلام به کار برده شده. مثل حدیث رفع که شیخ در حدیث رفع «رفع ما لایعلمون» فرموده رفع مؤاخذ بر ما لایعلمون، یعنی مؤاخذهاش برداشته شده. «رفع النسیان» یعنی مؤاخذه بر چیزی که فراموش کردی برداشته شده. این جا هم احتمال دارد «رفع القلم» یعنی چی؟ یعنی مؤاخذه، قلم مؤاخذه برداشته شده. همین که احتمال هم بدهید و دیگر جلوی ظهور گرفته بشود استدلال ساقط است.

س: ... 19:15

ج: نه چون تشبیه برای این است که مطلب بهتر قابل هضم و تصور باشد. این جا می‌خواهیم بگوییم، آن جا گفته «رفع» این جا می‌گوید قلم. قلم در شرع، ما قلم تشریح داریم، قلم مؤاخذه داریم، قلم عفو داریم، این‌ها. این جا ممکن است قلم، قلم چی باشد؟ رفع قلم مؤاخذه باشد کما این که مورد حدیث هم نشان می‌دهد همین. عمر داشت مؤاخذه می‌کرد، حد جاری می‌کرد بر آن مجنون. حضرت که عبور کردند و رد شدند و دیدند که این کار را دارد می‌کند فرمودند مگر نمی‌دانی که قلم از آن‌ها رفع شده، یعنی قلم مؤاخذه. پس بنابراین، این مؤاخذه ولو مؤاخذه دنیوی باشد، حد و تعزیر و این‌ها، همه این‌ها مؤاخذات دنیوی است دیگه، حبس و همه این‌ها مؤاخذات دنیوی است، قلم مؤاخذه چه دنیوی، چه اخروی شاید حدیث می‌خواهد بگوید این برداشته شده، نه قلم تشریح که لازمه‌اش این است اگر قلم تشریح برداشته شده یعنی عبادت صبی حتی مستحب هم نیست. آن وقت باید دنبال مخصص بگردیم. اگر بگوییم قلم تشریح برداشته شده یعنی نه، بچه چهارده ساله، پسر چهارده ساله ممیز هم هست، نه قلم تشریح بر او برداشته، این نماز مستحب هم نیست. اصلاً تشریحی راجع به او نیست، آن وقت اگر بخواهیم بگوییم نمازش درست است، می‌تواند نماز بخواند باید دلیل پیدا کنیم. اما اگر بگوییم نه این قلم تشریح را نمی‌گوید، قلم مؤاخذه را دارد می‌گوید، حالا چه مؤاخذه دنیوی چه مؤاخذه اخروی فلذا به آن اطلاعات می‌توانیم چه کار کنیم؟ می‌توانیم تمسک بکنیم. و اطلاعاتی که می‌گوید نماز قربان کل تقی، هر کسی می‌خواهد باشد قربان کل تقی. می‌فرماید «یحتمل أن یکون المرفوع هو قلم المؤاخذة و إن کانت (آن مؤاخذه) دنیویة» مؤاخذه دنیوی مثل چی؟ «کالحد» حد سرقت مثلاً، حد کذا، حد کذا برداشته شده. خب این. و اما این که توی تقریب دوم چی بود؟ توی تقریب دوم این بود که بگوییم حذف متعلق یدل علی العموم. فرمود «رفع القلم» متعلق قلم را ذکر نکرده، قلم چی؟ بگوییم متعلق یدل علی العموم، پس هم قلم تشریح می‌شود، هم قلم مؤاخذه می‌شود، هم قلم عفو، همه چی هست. قلم عفو که دیگه بعید است چون در مقام منت است، قلم عفو برداشته شدن آن خلاف منت است. قلم‌های دیگری.

درس فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار (دام ظلّه)
موضوع: کتاب الشخص الاعتباری تاریخ: 1401/12/16

می‌فرماید: «و أما أن حذف المتعلق يفيد العموم (این) فموضع تأمل.» این از نظر اصولی مورد تأمل است این کبری، که نه، اصلاً متعلق «لا يدل على العموم» بلکه آن جا هم باید اگر اطلاق وجود دارد و مقدمات حکمت وجود دارد اطلاق بگوییم. اگر عمومی دارد بله، و الا اداتی عمومی هست بگویید و الا نفس این که متعلق حذف شده این دلالت نمی‌کند که همه چیزها مقصود است و دلالت بر عموم بکند. «نعم» مثلاً اگر کسی گفت که «اکرم العالم» می‌گوییم که نگفته عالم به چی؟ متعلق می‌خواهد دیگه. حذف متعلق يدل على العموم. عالم به نحو، عالم به صرف، عالم به فیزیک، عالم به شیمی، عالم به فقه، عالم به تفسیر، عالم با رجال، عالم به منطق، عالم به فلسفه، عالم به علوم اجتماعی، عالم به اصول سیاسی، عالم به علوم اقتصادی، نگفته که دیگه، متعلق‌ها است نگفته. اکرم العالم از باب حذف متعلق می‌گوییم؟ یا نه این اکرم العالم گفته، عالم اطلاق دارد. قید به آن می‌زنیم. از این باب می‌گوییم.

خب می‌فرماید: «نعم، لا یرد هذا الإشکال على التقريب الثالث.» تقریب ثالث چی بود؟ «أن القلم مطلقٌ يعم قلم التشريع» این اشکال این که حذف متعلق لا يدل على العموم، به تقریب سوم وارد نمی‌شود. اما این که آن اشکال اول هم وارد نمی‌شود، یعنی اشکال اول ما دو تا شق داشت، هیچ کدام بر تقریب سوم وارد نمی‌شود چون تقریب سوم می‌گفت چی؟ می‌گفت اطلاق دارد، هم قلم مؤاخذه است، هم قلم تشریع است، همه می‌گوید اطلاق دارد. شما احتمال می‌دهید، بی‌خود احتمال می‌دهید. در مقابل اطلاق می‌آید احتمال می‌دهید؟ یا این که حذف متعلق يدل على العموم، بله این هم که ما از باب حذف متعلق نگفتیم که شما بخواهید اشکال بکنید. پس اگر تقریب سوم را گفتید این اشکال اول به آن وارد نمی‌شود، این اشکال اول مال تقریب اول و ثانی است.

«الإشکال الثانی: ويُحتمل أن تكون كلمة «على» في الحديث الأول بمعنى الإلزام والمسؤولية و مع هذا الاحتمال لا ينعقد له إطلاق وهكذا الحديثان الآخران فإنها ناظرین إلى رفع الإلزام والمسؤولية بقريئة لفظ الرفع.»

این باید باشد «و هكذا الحديثان الآخران فإنهما ناظران» چون دو تا است دیگه، دو تا حدیث است «فإنهما» باید گفت. و خبر إن هم مرفوع است باید گفت ناظران. «فإنهما ناظران إلى رفع الإلزام والمسؤولية بقريئة لفظ الرفع.» خب اشکال دومی که گفتند این است که توی حدیث اول که فرموده «جری علیه القلم» ممکن است این «على» به معنای همان مسؤولیت و الزام باشد. جری بر علیه او، بر گردن او قلم. ممکن است، بله آن احتمال هم که گفتید ممکن است که در ذیل... گفتید علی شاید به خاطر قلم باشد. که چون بر یک چیزی نوشته می‌شود معنایش علی به معنای مسؤولیت و به

ضرر و این‌ها نباشد. ولی بالاخره احتمال هم دارد باشد. پس ذو احتمالین است دیگه. حالا که ذو احتمالین است پس بنابراین مدلول این حدیث احتمال دارد این باشد و مفهومش هم بگیرد آن را.

خب این اشکال را دقت بکنید ببینید وارد می‌شود یا نه، بعد ایشان می‌فرمایند که «و یحتمل أن تكون كلمة علي في الحديث الأول بمعنى الإلزام والمسؤولية» ممکن است و مع هذا الاحتمال لا ینعقد له الاطلاق. یعنی حدیث این می‌شود که «اذا بلغ جرى عليه القلم» جرى عليه قلم مسؤولیت آور. مفهومش چی می‌شود؟ مفهومش این می‌شود که وقتی بالغ نشده قلم مسؤولیت آور بر او نیست. اما آیا این قلم‌هایی که مسؤولیت نمی‌آورند بر او نیست؟ دلالت نمی‌کند. وقتی دلالت نکند پس آن اطلاقات سر جای خودش باقی می‌ماند، احل الله البيع، تجارة عن تراض، سر جای خودش باقی می‌ماند. پس احتمال وجود دارد. شما خواستید علی را بگویید این جا چون قلم به کار برده، این علی به معنای ضرورت و مسؤولیت نیست؟ پس اطلاق درست می‌شود دیگه. ما می‌گوییم بله این احتمال هست ولی این احتمال هست که علی را به این لحاظ به کار برده.

«و هكذا الحديثان الآخرا» حدیث دوم و سوم که فرمود «أَنَّ الْقَلَمَ يُرْفَعُ عَنْ ثَلَاثَةٍ عَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يَحْتَلِمَ وَ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يُفِيقَ وَ عَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ.» و هم چنین آن حدیث بعدی که آن جا «قَدْ رُفِعَ عَنْهُمَا الْقَلَمُ.» آن جا هم این جور ما داشتیم. چرا؟ می‌فرمایند که ممکن است ناظر باشد به رفع الزام و مسؤولیت به قرینه لفظ رفع. کلمه رفع همان طور که در اصول در حدیث رفع محققین بیان فرمودند گفتند رفع به معنای برداشتن امر ثقیل است. مثلاً یک دانه کاغذ را شما از روی زمین بردارید، توی مسجد آمدید دیدید یک کاه افتاده به احترام مجلس می‌خواهید... نمی‌گویند رفعت الکاه، این غلط است. رفعت الحجر، این که سنگین است، اما یک ریگی را از زمین برداشتید رفعت نمی‌گویند. رفعت مال چیه؟ مال امر ثقیل است. فلذا این جا که می‌گوید از آن‌ها برداشته شده پس باید یک امر ثقیلی باشد که برداشته بشود. آن‌هایی که در رفاه و آسایش و این‌ها هست و به ضررشان است چه ثقیلی است؟ پس به قرینه واژه رفع می‌فهمیم مرفوع امر ثقیل است. بنابراین این روایات هم شامل آن مورد نمی‌شود، پس آن مورد داخل همان احادیث عامه و مطلقات باقی می‌ماند. می‌فرمایند که فَإِنَّهَا به قرینه لفظ رفع.

«الإشكال الثالث: لو أغمضنا عن الإشكاليين» از این دو اشکال هم اگر اغماض کنیم «فإن الإشكال على الوجه الأول» این جا وارد است. اشکال اول چی بود؟ بر وجه اول. گفتیم این روایت در مقام این که دائره حجر کجاست نیست، پایان حجر

درس فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار (دام ظلّه)
موضوع: کتاب الشخص الاعتباری تاریخ: 1401/12/16

را دارد سؤال می‌کند. می‌گوییم آن حجری که مفروغ^{عنه} است. حالا در مقام بیانش نیستیم که چی هست و کجا هست. پایان آن کی هست؟ حضرت می‌فرمایند پایانش بلوغ است. اما حالا آن حجر قبل از بلوغ دایره‌اش چیه، چه چیزهایی هست، چه چیزهایی نیست در مقام بیان آن که نیست. آن جا این اشکال را می‌کردیم. این جا هم می‌فرمایند همان اشکال وارد است. این جا هم دارد می‌گوید وقتی بالغ شد جری علیه القلم، یعنی قبلش منع است، حجر است، اما دایره حجر چیه؟ وقتی بالغ شد دیگه هیچ منعی نیست. جری علیه القلم، اما قبلش نه، منع است. حالا آن منع چه مقدار است؟ دایره‌اش چه قدر است؟ در مقام بیان آن که نیست. این حرفش است و من حالا به خاطر این که حالا اشکال را طرح نکنم تطبیقش را می‌گذاریم برای فردا و صلی الله علی محمد و آله.

پایان.